



شاه چگونه آمد؟ چگونه رفت؟

روایت تلاش نافرجام آمریکا برای حفظ پهلوی

شرط مهم بقا و دوام هر نظام سیاسی موضوع استقلال و عدم وابستگی به بیگانگان است. این مساله بسیار حائز اهمیت است که یک حکومت برخاسته از اراده مردم و نیاز زمان و در چارچوب سنت، فرهنگ و منافع عمومی باشد. از این جهت اولین و بزرگ‌ترین ضعف حکومت پهلوی مساله نفوذ و سلطه مطلق بیگانگان بود. مطلق از آن جهت که این سلسله از ابتدا به خواست کشورهای استعمارگر و با دسیسه آنها بر سر کار آمد و در طول دوران حکومت نیز تابع اوامر ایشان بود.

در اسفند ماه ۱۲۹۹ رضاخان که عضو قزاقخانه بود با قدرت و برنامه انگلیسی‌ها سر کار آمد. حکومت او از ابتدا تا انتها زیر نظر مستقیم انگلیسی‌ها بوده و مدیریت آن هم با «لژ» بیداری، تشکیلات فراماسونی وابسته به انگلستان بود. در کنار این مجموعه نقش دیگر جاسوس‌های انگلیس نظیر «مستر ترات» هم در سراسر ایام حکومت پهلوی اول قابل توجه است. مستر ترات با نام اصلی آلن چارلز ترات، رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران بود. در قسمتی از خاطرات «حسین فردوست» درباره نقش مستر ترات در به حکومت رسیدن محمدرضا پهلوی این‌طور آمده است: «در آن روزها [شهریور ۱۳۲۰] خود محمدرضا مرا برای ملاقات با مستر ترات به باغ سفارت انگلیس در قلیک فرستاد و من در آنجا با ترات که مردی باریک‌اندام، با قد ۱۸۰ سانتی‌متر و سن حدوداً ۵۰ سال بود روبه‌رو شدم». فردوست به ترات می‌گوید: «محمدرضا مرا فرستاده تا از شما بپرسم وضعیتش چه خواهد شد و تکلیفش چیست؟ نکته بسیار عجیب این است که مستر ترات در آن دیدار از درون کاخ محمدرضا خبر می‌دهد و از علاقه شدید شاه به آلمان‌ها انتقاد می‌کند. ... شاه هم بعد از این ماجرا خیلی جا می‌خورد و کاملاً مقابل شرط و شروط ترات سیر می‌اندازد!

عباس میلانی هم در کتاب «نگاهی به شاه» درباره نقش انگلیسی‌ها و سایر قدرت‌های استعماری و عوامل آنها در داخل کشور در برکناری رضا شاه و به حکومت رسیدن پسرش محمدرضا نوشته است: «واقعیت این است که به‌رغم امید و گمان او [رضاخان]، در ساعات و حتی طی چند روز اول بعد از اعلان استعفاي رضا شاه، هیچ تضمین و حتی یقینی نبود که ولیعهد، شاه خواهد شد. در آن ساعات و روزهای اول، انگلیس و روسیه، به‌عنوان دو نیروی اشغالگر مملکت، چندان موافق به سلطنت رسیدن ولیعهد نبودند... وقتی وزارت خارجه دعوت رسمی برای شرکت در این مراسم [تحلیف شاه جدید در مجلس] را به دو سفارت انگلیس و روسیه فرستاد، از هر دو جوابی واحد و برای شاه نگران‌کننده دریافت کرد. این دو سفارت در رد دعوت وزارت خارجه نوشتند: «در زمینه به تخت نشستن ولیعهد هنوز رهنمودی از دولت خود دریافت نکرده‌ایم». در همین هنگام «ریدر بولارد»، سفیر وقت انگلیس در ایران که از وجود مشاوران برجسته‌ای بهره می‌برد محاسن و منافع به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی را برای دولت انگلیس گوشزد می‌کند و می‌گوید: «اگر فرض کنیم شاه مناسب از کار درنیايد می‌توان به‌راحتی او را از کار برکنار کرد». این مستندات کاملاً گویای میزان وابستگی پهلوی به بیگانگان است. حکومتی که با چنین سرسپردگی‌ای بر سر کار آمد و در ادامه نیز فاقد هر گونه اراده سیاسی بود و چاره‌ای جز تبعیت تام و تمام از اربابان خود نداشت.». بنابراین بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دولت‌ها می‌آمدند و می‌رفتند؛ امثال ساعد مراغه‌ای، صدراالاشراف و حکیمی که بر سر کار آمدند عضو لژ فراماسونری و وابسته به سیاست انگلستان بودند و شاه هم عملاً کاره‌ای نبود. شوروی بخش عمده غرب، شمال غربی، شمال و شمال شرقی کشور را تحت کنترل و اشغال خود داشت. در جنوب انگلستان مسلط بود و در تهران یعنی در مرکز آمریکایی‌ها فعالیت می‌کردند. اگرچه آمریکایی‌ها تا آن موقع درون حکومت نفوذ نداشتند و نفوذ و سلطه از آن انگلیسی‌ها بود ولی از سال ۱۳۲۱ نفوذ خود را شروع کردند. و اما بین سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ یک نهضت استقلال طلبانه توسط برخی چهره‌های ملی و مذهبی و با پشتوانه مردم در کشور شکل گرفت. حرکت‌هایی برای ملی شدن صنعت نفت و خلع پد انگلستان از منابع نفتی ایران که از حدود ۶۰ سال پیش آغاز شده بود. پس از قدرت یافتن این جریان ضد استعماری در کشور و در حدود سال ۱۳۲۹ استعمار انگلیس و آمریکا که منافع خود را در خطر می‌دیدند تمام تلاش خود را به کار بستند. «کرمیت روزولت» یکی از اعضای برجسته سازمان سیا که خود نیز از طراحان اولیه کودتای ۲۸ مرداد بود، می‌نویسد: «سیا پس از تبادل نظر با انگلیسی‌ها، تصمیم به سرنگون کردن دولت مصدق گرفت، زیرا مصدق با ملی کردن یک میلیارد دلار دارایی شرکت نفت ایران و انگلیس، خشم و غضب قدرت‌های غرب را برانگیخته بود.» آنها برای بازپایی قدرت خود و کنار زدن نهضت ملی، یک دولت و حکومت نظامی را توسط رزم‌آرا بر سر کار می‌آورند. با فتوای آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی مبنی‌بر اینکه رزم‌آرا مهدورالدم است، او توسط فداییان اسلام از سر راه نهضت برداشته شد. مهره‌های بعدی قدرت آمریکا و انگلیس با اوج‌گیری نهضت از سر راه مردم برداشته شدند، اما سرویس‌های اطلاعاتی

غرب با اختلاف افکنی و جنگ روانی بین جبهه‌های مختلف نهضت ملی سر انجام کودتای ننگین ۲۸ مرداد را رقم زدند. در چنین شرایطی می‌بینیم که شاه مطلقاً کاره‌ای نیست. او در شرایط بحرانی به دستور اربابان خود از کشور خارج می‌شود تا سرکوب مردم به سرانجام برسد و شرایط برای بازگشت او مهیا شود. شاه وقتی از ایران فرار کرد، کودتا توسط انگلیس و آمریکا صورت گرفت و او پس از کودتا بازگشت. در این باره روزولت در خاطراتش می‌گوید در ملاقاتی که یک روز پس از بازگشت شاه از رم با وی داشتم، او با لحن جدی و رسمی شروع به صحبت کرد و گفت: «من تاج و تخت را مدیون خداوند، ملت، ارتشم و شخص شما هستم. ...». بنابراین حکومت پهلوی فاقد استقلال است. پس از این واقعه تا ۲۲ بهمن سال ۵۷، ایران در اشغال آمریکایی‌هاست. بر اساس اسناد لانه جاسوسی در این مقطع سی و چند ساله ۳۵ هزار مستشار آمریکایی در کشور حضور دارند.

با روی کار آمدن جان اف کندی در آمریکا، سران این کشور تصمیم می‌گیرند برای جلوگیری از شورش ملت‌ها و جلب رضایت نسبی آنها برخی آزادی‌های صوری را در کشورهای تحت استعمار از جمله ایران برقرار کنند. در این ایام پس از کشمکش‌های بسیار و مخالفت شاه با موضوع اصلاحات ساختاری حکومت، به اعمال نفوذ دولت آمریکا علی‌امینی برای انجام ماموریت‌ها روی کار می‌آید. طرح اصلاحات ارضی دامداری و کشاورزی کشور را نابود و آن را به یک نظام وابسته و واردکننده تبدیل کرد. با طرح موضوع انجمن‌های ایالتی-ولایتی و تصویب لایحه کاپیتولاسیون عملاً ایران مستعمره آمریکا شد.

همه این روایت‌ها حکایت از آن دارد که مملکت در اختیار اجانب است و شاه تنها مجری برنامه‌های آنهاست. در دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ هم که دولت دست مهره‌های دست‌نشانده آمریکا یعنی هویدا و حسنعلی منصور است. آنها که از اعضای حزب ایران نوین بودند در دهه ۳۰ به مجلس آمدند و طی سال‌های بعد دولت را گرفتند و تا سال ۵۶ تمام برنامه‌های لازم برای وابسته کردن هر چه بیشتر کشور به آمریکا را انجام دادند. در دو سال آخر منتهی به انقلاب اسلامی یعنی سال‌های ۵۶ و ۵۷ هم که اعتراضات اوج گرفت و مردم وارد صحنه شدند تا با رژیم وابسته پهلوی مبارزه کنند باز هم درباره به‌ویژه شخص شاه کاره‌ای نیستند و این سفرای آمریکا و انگلیس هستند که برای حفظ حاکمیت مستقر، فعال هستند. ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، ۹ نوامبر (۱۸ آبان ۵۷) در گزارشی با عنوان «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» زنگ خطر سقوط شاه را برای کاخ سفید به صدا درآورد و در ۲۰ دسامبر (۲۹ آذر ۵۷) پس از ملاقات با رئیس دولت نظامی، غلامرضا اژه‌اری و شنیدن حرف‌های او با قاطعیت به دولتمردان کشور نوشت که «سقوط شاه غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد.» او در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب، بارها از وزارت خارجه زمان خروج شاه را استعلام می‌کند. در واقع در این مقطع هم آمریکاست که تصمیم می‌گیرد شخص اول یک نظام سیاسی چه وقت باید از کشورش خارج شود. پیش از تشکیل دولت بختیار و خروج شاه از ایران، کنفرانس گوآدلپ با حضور کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، ژیسکاردستن رئیس‌جمهور فرانسه، اشیت صدر اعظم آلمان غربی و کالاهان نخست‌وزیر انگلستان در جزیره گوآدلپ تشکیل شد. در این کنفرانس درباره مسائل مهمی از جمله وقایع ایران و تصمیم‌نهایی درباره سرنوشت شاه و آینده ایران گرفته شد. بلافاصله پس از این کنفرانس، ژنرال رابرت هایز به تهران اعزام شد و ماموریت اصلی وی ترتیب خروج شاه بود. او به‌سرعت مذاکرات خود را با فرماندهان نظامی آغاز کرد. ارتشبد قره‌باغی در خاطرات خود آورده است که هایز در این جلسه به‌صراحت اعلام داشت که «دیگر دولت آمریکا از اعلی حضرت پشتیبانی نمی‌کند... نه‌تنها دولت آمریکا بلکه دولت‌های اروپایی هم دیگر از اعلی حضرت پشتیبانی نمی‌نمایند.» (قره‌باغی، صص ۱۴۲-۱۳۹)

هایز که از دی ماه ۱۳۵۷ مدیریت شورای دفاع را برعهده داشت، در خاطرات خود می‌نویسد: «من به امرای ارتش گفتم‌ام باید با نخست‌وزیر بختیار همکاری کنید. خسروداد گفت: همکاری نمی‌کنیم... رحیمی گفت: همکاری نمی‌کنیم... ربیعی هم حاضر به همکاری نشد... من به آنها توهین کردم که شما حق مخالفت ندارید. آنها گفتند: اعلی‌حضرت... گفتم مثل موش دم او را می‌گیریم و بیرون می‌اندازیم...» (خاطرات هایز-مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

شاه پیش از رفتن، از جمله اقداماتی که انجام داد قدردانی از مقامات آمریکایی در ایران بود

که در طول این مدت خدمات ارزنده‌ای را به رژیم پهلوی ارائه داده بودند. او همچنین اعلام کرد که منتظر واکنش آمریکا درباره زمان خروجش از کشور خواهد ماند اما می‌خواهد که برنامه‌ریزی رفتن او از ۱۷ ژانویه دیرتر نشود.

اینها تنها گوشه‌ای از روایت سرسپردگی حکومت پهلوی و محمدرضا شاه است. او که با

اراده و تصمیم دولت انگلیس به سلطنت رسیده بود و با کودتای ننگین انگلیسی-آمریکایی

حیات سیاسی از دست رفته سلطنتش را باز یافته بود، سرانجام با پایان تاریخ مصرفش با

تصمیم آمریکا و دیگر دول غربی وبه اراده مردم ایران مجبور به ترک کشور شد و هر آنچه را

در این سال‌ها اندوخته بود، گذاشت و با چشمانی اشکبار و در اوج ذلت از کشور فرار کرد.



چند خرده روایت از شاخص‌های دوره پهلوی

توسعه نیافتگی و عقب ماندگی

شاهنشاهی در بخشی از جزیره ابوموسی مستقر شوند، اما انگلیسی‌ها جزیره ابوموسی را به‌طور کامل به امارات دادند.

بالاترین تحقیر یک ملت آن است که دولتی بخشی از خاک خود را به بیگانه تحویل بدهد. آیا این ملت حقارتی بالاتر از این خواهند داشت؟ اینکه قراردادهایی تنظیم کنند که از ملت ایران حق توحش بگیرند؛ از این تحقیر بالاتر وجود



دارد؟ افرادی را در ایران به‌عنوان مستشار بیاورند که به هیچ‌عنوان لیاقت کارشناسی هم نداشته باشند.

در اواخر عمر رژیم پهلوی که اعتراضات گسترده‌تر شده بود، برای اینکه قیام مردم را آرام کنند در سه‌نوبت اجازه دادند یک‌سری از مسئولان رژیم دستگیر شوند.

هویدا، نصیری، و یک‌سری از دست‌اندرکاران دستگیر شدند تا این تصور پدید آید که قرار است فرم و تغییری جدی حاصل شود. ازجمله کسانی که دستگیر می‌شوند چند تن از مسئولان یک شرکت آمریکایی هستند که قراردادی با وزارت بهداشتی آن زمان منعقد کرده بودند تا سیستم تأمین اجتماعی را مکانیزه کنند. اینها چه کسانی بودند که شرکت را تأسیس کردند؟ سربازان آمریکایی که از ویتنام برگشته و اینجا شرکت کامپیوتری درست کرده بودند و به‌رغم دریافت مقادیر زیادی پول، هیچ کاری هم نکرده بودند؛ چراکه اساساً تخصصش را نداشتند. ازجمله مواردی که دستگیر شدند، اینها بودند. با اینکه تحت قانون کاپیتولاسیون مستشاران آمریکایی در ایران نباید دستگیر می‌شدند. چون گند این چپاول اموال ایران بالا آمده بود، آمریکایی‌ها اجازه دادند رئیس این شرکت و دو تن از معاونانش دستگیر شوند. گذشت و گذشت تا بازداشت آنها با انقلاب مصادف شد.

درباره روسای این شرکت کتابی نوشته شده به نام فرار عقاب‌ها. اینها هرچند قبل از انقلاب دستگیر شدند ولی دستگیری‌شان صوری بود و اساساً قرار نبود مجازات شوند. انقلاب که به پیروزی رسید، احساس نگرانی ایجاد شد. لذا آمریکایی‌ها هواپیما به ترکیه آوردند و اینها را از زندان فراری دادند و به ترکیه بردند.

در کتاب یادشده شرح این فرار آمده است. آنجا می‌گوید اینها در ویتنام جزء نیروهای آمریکایی بودند؛ یعنی قرار نبود خدمت کنند، قرار بود چپاول کنند. در خاطرات ابوالحسن ابتهاج هم می‌خوانید که «آرتور میلسیو» که رئیس خزانه‌داری ایران شده بود، قبل از اینکه به ایران بیاید، روانی بود و مدتی به‌عنوان یک بیمار روانی در بیمارستان اعصاب و روان بستری شده بود. این را آمریکایی‌ها برای ایران فرستاده بودند و همه کاره اقتصاد ایران کرده بودند.

ابوالحسن ابتهاج یک بانکدار و کارشناس امور بانکداری بود و قبل از کودتای ۲۸ مرداد در سازمان ملل کارشناس مالی بود. همین با آمریکایی‌ها درگیر شد که مردم ایران را تحقیر می‌کنید. کاپیتولاسیون که بر ایران تحمیل کردند و از ملت ایران حق توحش مطالبه می‌کردند، هم نمونه‌ای دیگر از این تحقیر ملت ایران بود.

درحقیقت عمده عامل محرکه ملت ایران، تحقیری بود که در پیوند بین استبداد و استعمار برای چپاول حداکثری ملت ایجاد می‌شد. حقوق‌شان به‌طور کامل لگدمال می‌شد و تحقیر می‌شدند تا نتوانند در امور خود مشارکت کنند.

بود- ذوب‌آهن را به ایران می‌دهند. والا در هیچ‌زمینه‌ای ذیل آمریکا به توسعه اقتصادی نمی‌رسیم. به لحاظ انرژی وضعیت فاجعه است. علم در خاطرات خود می‌گوید: «من در سال ۵۵ برای روشنایی خانه خود موتور برق خریدم؛ چراکه ساعت‌ها قطعی برق وجود داشت.» این برای سال ۵۵ و آن‌هم برای شهر تهران است، نه در شهرهای کوچک. وزیر دربار برای خانه خود موتور برق می‌خرد. به‌هر حال نباید از یاد برد که تهران استثنا بود و مناطق شمالی که کاخ

شاه در آن قرار داشت، استثناتر. این تازه در مقطعی است که خود علم می‌گوید در آمارگیری صورت گرفته تنها یک درصد روستاهای کشور برق دارند؛ یعنی از ۷۰ درصد جمعیت کشور که در روستاها ساکنند، تنها یک درصد از امکان برق برخوردارند و مابقی از این موهبت محرومند. علم تأکید می‌کند که این فاجعه است و ادامه می‌دهد که از این جمعیت فقط ۴ درصد از آب‌خوردن برخوردار هستند. این حرف‌هایی که گفته می‌شود کشور توسعه داشت، واقعاً محل تعجب است. مگر می‌شود کشوری بدون انرژی توسعه داشته باشد. انرژی یکی از ارکان توسعه کشوری است.

مگر می‌شود بدون زیرساخت حمل‌ونقل توسعه داشته باشیم؟ وضعیت حمل‌ونقل در کشور در این دوره فاجعه است و هیچ کدام از این بزرگراه‌ها در آن زمان وجود نداشت. فقط یک بزرگراه تهران- کرج بود. خاطرات برخی درباره‌یان را که بخوانید، متوجه خواهید شد که با یک بازندگی، رابطه شهرهای بزرگ با هم قطع می‌شد، زمستان‌ها چندین ماه رابطه شهرها قطع بود. برای ایجاد صنعت حتماً باید جهت تأمین مواد اولیه و قطعات با جاهای مختلف ارتباط برقرار کنید. این درحالی است که اصلاً حمل‌ونقلی در کشور وجود نداشت.

تربیت نیروی انسانی در سال ۵۵ فاجعه است. عمده پزشکان ما پاکستانی و هندی بودند و تربیت نیروی انسانی نداشتیم. مگر می‌شود توسعه بدون تربیت نیروی انسانی داشت؟ آموزش‌وپرورش وضعیت فاجعه‌باری دارد.

به نظر من باوجودی که ما در وضعیت فلاکت‌بار این جنبی بودیم، اگر شأن ما حفظ می‌شد، باز هم به سمت انقلاب حرکت نمی‌کردیم. آنچه بیشتر از همه مؤثر است، تحقیر ملت ایران است. ملت ایران تحمل سختی‌های نداری و کمبود را داشته ولی آنچه در دوران پهلوی اول و دوم رخ می‌دهد که مردم آن را تحمل نمی‌کنند، تحقیر در بالاترین حد خودش است. درخصوص ماجرای بحرین و جزایر سه‌گانه، علم می‌گوید: «من به سفیر انگلیس گفتم شما ما را میان ملت ضایع می‌کنید. هم بحرین و هم جزایر سه‌گانه را از ما خواهید گرفت. با این وضع چه اعتباری بین مردم خود خواهیم داشت؟» بعدها برای اینکه اعتبار شاه را تأمین کنند، اجازه می‌دهند نیروهای ارتش